

اسلام هراسی، مقدمه ای بر اسلام ستیزی

<?xml encoding="UTF-8">

بررسی تاکتیک های اسلام ستیزی غرب در گفت وگو با دکتر علی اکبر ولایتی
پیام رهبر انقلاب در پی اهانت به قرآن در آمریکا، بازتاب گسترده ای در رسانه ها داشته است. این پیام حاوی نکات مهمی پیرامون اهداف و انگیزه های این اقدام نفرات انگیز بود. در ادامه، گفت وگویی با مشاور رهبر انقلاب در امور بین الملل منتشر می شود که به بررسی استراتژی و تاکتیک های نظام استکبار پس از 11 سپتامبر پرداخته است.

پس از حادثه 11 سپتامبر، آمریکا چه راهبردی را در برابر جهان اسلام دنبال می کند و برای دست یابی به این هدف، از چه تاکتیک هایی بهره گرفته است؟

استراتژی آمریکا که در پشت صحنه آن، بدون تردید صهیونیست ها نقش اساسی دارند، به نوعی پیاده کردن همان تئوری ای است که چند سال پیش- بعد از فروپاشی شوروی سابق- ساموئل هانتینگتون در نظریه اش با عنوان «برخورد تمدن ها» مطرح کرد.

هانتینگتون در این تئوری که ابتدا به صورت یک مقاله مطرح شد و بعد به صورت کتاب درآمد، می گوید: امروز- یعنی بعد از فروپاشی شوروی و کمونیسم- جهان غرب با جهان اسلام و جهان کنفوسیوسی مواجه است. بنابراین، برخورد آینده تمدن غرب، با تمدن اسلامی و تمدن چینی است.

این به آن معنی نیست که سیر قضایا به صورت جبری به آن سمت پیش می رود که این سه تمدن باهم برخورد کنند؛ یعنی یک طرف تمدن غربی و طرف دیگر تمدن اسلامی و تمدن چینی باشد؛ بلکه قرائت دیگر این است که باید این طور بشود؛ نه این که این طور می شود؛ یعنی طراحی یک برخورد خشن نظامی و سیاسی- امنیتی، با به کار گرفتن جنگ نرم تبلیغاتی و روانی و به عبارت دیگر، در گذشته تقابل ناتو با جهان کمونیسم مطرح بود و خط برلین تا کره - پرده آهنین- غرب را از آنها جدا می کرد (منظور از پرده آهنین، جهان کمونیسم بود؛ اصطلاحی که چرچیل به کار می برد) و امروزه با فرو ریختن دیوار برلین و از بین رفتن آن خط، ما با جهان اسلام و جهان کنفوسیونیسم، مواجه هستیم. آنها براین اساس، اقداماتی را انجام داده اند تا به تدریج، این تئوری را پیاده کنند و در چگونگی پیاده کردن آن، تاکتیک هایی را هم به کار بردند.

در جهت پیاده کردن استراتژی مواجهه با تمدن اسلامی و تمدن چینی، ناتو را از اروپا و از خط برلین، توسعه دادند؛ تا به مرز چین رسیدند. امروز که نیروهای آمریکایی و ناتو در افغانستان هستند، در باریکه ای از افغانستان به نام «راخام»، با چین هم مرز هستند.

با توجه به آن چه درباره برداشت از نظریه هانتینگتون گفته شد و تردید هایی که در مورد صحت ادعای آمریکایی ها مبنی بر این که مسلمانان برج های دوقلو را منفجر کردند و نسبت دادن آن به بن لادن و القاعده هست، می توان تصور کرد که آنها از اساس این کار را کردند؛ تا مسلمانان را متهم کنند و به خصوص بگویند که پایگاه این مسلمانان در افغانستان است و ما باید در آن جا باشیم؛ تا از نفوذ مسلمانان به جهان غرب جلوگیری کنیم. زمانی

یکی از تئوریسین های غربی گفته بود: «اگر ما در کابل و قندهار با این مسلمانان افراطی مواجه نشویم، فردا باید در پاریس و لندن و رم مواجه شویم؛ یعنی ما میدان جنگ را از پاریس و لندن و رم به کابل و قندهار برده ایم!» البته این ادعا قطعاً درست نیست؛ ولی آنها این گونه مطرح می کنند که اگر ما با مسلمانان و جهان اسلام برخورد نکنیم، اینها فردا در شهرهای اروپایی ما را غافل گیر می کنند. ملاحظه کردید که فقط به 11 سپتامبر اکتفا نشد؛ بلکه توسط عوامل خود چندین بمب را هم در شهرهای دیگر لندن و... منفجر کردند؛ تا مسلمانان را متهم و مردم را توجیه کنند که ناتو باید نیروهای خود را تا مرز چین بفرستد و در این راه، کشورهای جهان اسلام را یا مطیع خود کند یا اشغال!

همان گونه که اشاره کردید، آنها از حربه های مختلفی استفاده کرده اند؛ اما تفاوتی که قرآن سوزی با دیگر روش ها و تکنیک ها دارد، این است که تا کنون دشمن سعی می کرد بین فرق مسلمانان اختلاف افکنی کند؛ اما قرآن سوزی در این فضا برای مسلمانان - با هر فکر و اندیشه و تفکری- دشمن واحدی ایجاد می کند. این تغییر تاکتیک را چگونه ارزیابی می کنید؟

اینها از انواع حربه ها استفاده کرده اند؛ یعنی پشت صحنه جنگ شیعه و سنی و افراطی و میانه رو که شعله هایش را در جهان اسلام روشن می کنند، عوامل صهیونیستی یا ترکیبی از عوامل صلیبی های افراطی و صهیونیست ها هستند. این ها در پشت صحنه وجود دارند و فعالیت می کنند؛ اما بیداری اسلامی و هوشیاری مردم مسلمان و روشن گری هایی که در ایران و دیگر کشورهای اسلامی می شود، کم کم این سلاح (تفرقه افکنی بین شیعه و سنی و افراطی و میانه رو) را کند کرده است و این بار به این تاکتیک متوسل شده اند که کلیسا را پشت خودشان داشته باشند. از این رو، به تحریک مذهبی مسیحیت اقدام می کنند؛ مثل همان حرفی که آن کشیش زده بود که تحت تأثیر تعلیمات قرآن آمده اند و برج های دوقلو را در 11 سپتامبر منفجر کرده اند. او به این ترتیب خواسته به نوعی ایده مسیحیت ارتدوکس را تقویت کند و همان طور که بعد از 11 سپتامبر بوش اعلام کرد که جنگ صلیبی شروع شده، حالا در نقطه ای دیگر و از کلیسایی، کشیشی برخاسته و این را گفته است.

اگر به تاریخ مراجعه کنید، جنگ های صلیبی که در نیمه دوم قرن پنجم هجری شروع شد، در حقیقت با تحریک یک کشیش در شهری در فرانسه صورت گرفت و مردم را با این عنوان که فلان کشیش در خواب حضرت عیسی علیه السلام را دیده که گفته باید بیت المقدس را از دست کفار (مسلمانان) نجات دهید، تحریک کردند و آن قضایا را پیش آوردند که در حدود 180 سال، هشت جنگ صلیبی بر مسلمانان تحمیل شد. جالب این که در آن جنگ ها، حرکت از سوی کاتولیک ها آغاز شده بود و آنها در مسیر خودشان، اتودوکس های مسیحی را هم مانند مسلمان ها، مورد غارت قرار دادند و این نشان می دهد که هدف، نجات مسیحیت نبود؛ هدف، سلطه سیاسیون غرب بود؛ اما این آرمان و سخن، از دهان یک کشیش بیرون آمد و به آن تقدس بخشیدند و آن همه جنایت کردند. «ریچارد شیردل» در نامه ای نوشت: «در معبد سلیمان، خون مسلمانان تا زانوی ما می آمد»؛ یعنی قتل عام مسلمانان بی گناه آن قدر بوده که خون آنها تا زانوی نیروهای مهاجم صلیبی آمده بود.

در ماجرای اخیر نیز تئوری از مبنا صهیونیستی هانتینگتن را تا جایی رسانده اند که کشیشی می خواهد قرآن را آتش بزند. در حقیقت، اینها از تفرقه افکنی بین مسلمانان نتیجه ای ندیده اند و می خواهند تعصب صلیبی گری برضد مسلمانان را در جهان مسیحیت دامن بزنند؛ تا تهاجم ناتو و آمریکا، توجیه مذهبی داشته باشند.

پروژه اسلام هراسی که به آن اشاره کردید، تا چه اندازه موفق بوده است و آیا به نظر شما این ماجراها پس از این هم ادامه می یابد؟

اسلام هراسی، مقدمه «اسلام ستیزی» است؛ یعنی در جهان غرب، مسیحیان را از مسلمانان بترسانند و اسلام را به طور کاذب، یک خطر جلوه دهند؛ تا برای دفع این خطر، اقدامات نظامی، سیاسی، تبلیغاتی و روانی خود را توجیه مذهبی کنند؛ یعنی اگر مسیحیان به خودشان نیایند، مسلمانان عملاً جهان مسیحیت را هم تحت تأثیر خودشان قرار خواهند داد. این ترس از اسلام و به خصوص پشت صحنه افراطی گری هایی را که با روح اسلام مغایرت دارد، شما در بعضی از کشورهای اسلامی و غیراسلامی و اروپایی می بینید که البته هیچ توجیه منطقی ندارد و هیچ متفکر اسلامی از آن حمایت نمی کند.

آنها هر اتفاقی را که در جایی می افتد، به افراطی های مسلمان و به اعتقادات اسلامی و خود قرآن نسبت می دهند؛ در حالی که طی این سال ها آن چه که موجب پیشرفت اسلام شده، منطق اسلام است. غربی ها به خاطر بن بست که در حوزه های مختلف فکری با آن مواجه شده اند، بعد از بریدن از کلیسا، تئوری های مختلفی را برای بشریت مطرح کردند؛ مانند لیبرال دموکراسی که با انقلاب کبیر فرانسه، تحقق و توسعه پیدا کرد و سوسیالیسم و کمونیسم که با انقلاب روسیه بیشتر مطرح شد و... اینها همه ابعاد مختلف تفکر غربی بعد از رنسانس است و اساس همه اینها «دین گریزی» است. همه این ها به نوعی با بن بست مواجه شد. از این طرف، اسلام در جهان اسلام، احیا شد و در مرزهای اسلام هم محدود نماند و به کشورهای دیگر هم رفته است. زمانی وزیر خارجه وقت آمریکا در «دانشگاه جرج تاون» گفت: اسلام بعد از مسیحیت، دین دوم در آمریکاست و مشابه این را در فرانسه، روسیه و... هم می بینید. در کشورهای مهم غربی، اسلام بعد از مسیحیت، دین دوم است. بنابراین طبیعی است که آنها چنین جاذبه ای را که در اسلام است، به نوعی تخریب کنند. از این رو، بعضی از کارهای افراطی را به صورت نفوذی در جهان اسلام انجام می دهند؛ تا «اسلام گریزی» و اسلام هراسی به وجود بیاورند و به دنبال آن، اسلام ستیزی را نتیجه بگیرند.

با توجه به نکاتی که در پیام رهبر انقلاب به آنها اشاره شده، چه وظیفه ای بر دوش مسلمانان است؟ یکی این که این موضوع ربطی به کلیسا و اصل مسیحیت ندارد؛ یعنی این ماجرا نباید موجب شود چنین تصور نادرستی در ذهن مسلمانان به وجود بیاید که این جهان مسیحیت است که می خواهد در مقابل جهان اسلام بایستد. بدون تردید، آنهایی که نه به مسیحیت اعتقاد دارند و نه به اسلام و نه به ادیان الهی دیگر، پشت صحنه هستند و بنای آنها بر این است که نور روزافزون تابنده اسلام را خاموش کنند؛ برای این که هیچ یک از این مکاتب مطرح شده در غرب- چه چپ و چه راست، چه لیبرال دموکراسی و چه سوسیالیسم - پاسخ گوی نیاز بشر امروز نبوده اند و هر کدام جامعه موعود و مطلوب انسانی را وعده دادند؛ اما به آن نرسیدند. مارکسیست ها می گفتند: کمون نهایی، جامعه موعود بشر است؛ اما در تحقق آن، شکست خوردند و مارکسیسم به تعبیر حضرت امام(ره)، به موزه تاریخ سیاسی جهان رفت. لیبرال دموکرات هایی مانند فوکویاما هم در کتاب «پایان تاریخ» ادعا می کردند که جامعه مطلوب انسانی، همین لیبرال دموکراسی است؛ اما با فاصله زمانی کوتاهی از حرف خود برگشته، پذیرفتند که این گونه نیست.

این بن بست است که امروز در زندگی بشر رفاہ زده و سرخورده دیده می شود که هم محیط زیست خودش را خراب کرده و هم روابط درست بین انسان ها را از بین برده و در جامعه و طبیعت، هرج و مرج را حاکم کرده است و روشن شد که دنیای مصرفی تخریب کننده، آن بهشتی نیست که وعده می دادند و مردم طبیعتاً به معنویت رو آورده اند. تمام قرائن نشان می دهد که در شرق و غرب عالم و در بین پیروان همه ادیان، انسان به نوعی به سوی فطرت الهی خودش برمی گردد.

اگر چنین برداشتی را بپذیریم، کسانی که نفعشان در ادامه وضعیت قبلی است که صهیونیست ها در آن نقش اساسی دارند- یعنی حاکمیت یک گروه اقلیت پشت صحنه برخوردار از بخش اعظم منافع و یک گروه اکثریت محروم از آن- باید هم چنین اختلالی را ایجاد کنند؛ ولی ما نباید این را به حساب کلیسا و مسیحیت بگذاریم. قرآن سوزی نشان می دهد که این «اسلام جمهوری اسلامی» و «اسلام انقلابی و سیاسی» نیست که مورد مخالفت آنهاست؛ بلکه مخالفت آنها با اصل قرآن و دستورات اسلام است و حالا ناچارند که نقاب از چهره بردارند و آن چه را در قلبشان می گذشته، آشکار کنند.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار مقام رهبری، www.khamenei.ir